

بیعت (۲)

ادله بیعت در سنت

○ محمد مؤمن قمی

چکیده

نویسنده در پی بررسی جایگاه بیعت با ولی امر در قرآن کریم که در شماره پیشین این مجله به آن پرداخته بود، در این شماره به جایگاه بیعت در روایات می پردازد. او در بخش اول مقاله، پس از ذکر روایات چندی که بیشتر آنها از نهج البلاغه می باشد به این نتیجه می رسد که بیعت مردم با ولی امر، شرط فعلیت ولایت او و شرط وجوب اطاعت مردم از او نیست. در عین حال بر بیعت کنندگان واجب است که به بیعت خود وفادار باشند، چنانچه بر همگان اطاعت از ولی امر واجب است. سپس در بخش دوم مقاله پس از بررسی روایات نتیجه می گیرد که هیچ دلیل عام روانی بر وجوب بیعت مردم با امام معصوم (ع) وجود ندارد.

کلید واژگان: بیعت، ولی امر، ولایت، حکومت اسلامی، رأی مردم، نهج البلاغه.

روایات بیعت متعدّد هستند و مقصود اصلی ما از ذکر آنها، تحقیق در این نکته است که آیا در این روایات، دلالتی بر مشروط بودن فعلیت ولایت معصومین (ع) به بیعت یا مشروط بودن وجوب اطاعت از ایشان به بیعت وجود دارد که با اطلاق ادله گذشته یا دلالت صریح

بعضی از آنها مخالفت داشته باشد؟ به تبع این دو مطلب، دو نکته دیگر جای بحث دارد:
نکته اول:

اگر مکلف با شخصی که به حق دارای ولایت امر است بیعت کند، آیا این بیعت او علت وجوب وفا و وجوب اطاعت از ولی می شود، به صورتی که نفس بیعت، تمام موضوع برای وجوب اطاعت باشد، یا اینکه این بیعت از نظر شرعی اثری ندارد؟
نکته دوم:

آیا اقدام به بیعت با ولی امر، واجب شرعی است؟
نکته اول را همان طور که در ذیل بحث از آیات سه گانه گفته شد، متعرض خواهیم شد و نکته دوم را بعد از بحث امور سه گانه مورد بررسی قرار خواهیم داد.
اگر چه روایاتی که به بحث بیعت پرداخته اند در مجامیع حدیثی ما موجود است، اما اکثر آنچه که ما به آن دست یافتیم در نهج البلاغه و خصوصاً در تمام نهج البلاغه است که جدیداً طبع شده است:

۱. در خطبه شششقیه آمده است:

فما راعني إلا والناس [إرسالاً] إلي كعريف الضبع بشالون علي من كل وجه وجانب
[يسالوني البيعة] حتى لقد وطئ الحستان و شق عطفای، مجتمعين حولي كربيضة
الغنم، فلما نهضت بالامر نكثت طائفة و مرقت أخرى [و فسقت شردمة] و قسط
آخرون، كأنهم لم يسمعوا كلامه سبحانه و تعالی يقول: «تلك الدار الآخرة نجعلها
للذين لا يريدون علواً في الأرض ولا فساداً و العاقبة للمتقين»؛ بلى والله لقد سمعوا
و وعوها و لكنهم حليت الدنيا في اعينهم و راقهم زبرجها [و اعجبهم رونقها].^۱

ناگهان مردم که همچون یالهای پرپشت کفتار به هم فشرده بودند از هر طرف مرا احاطه کردند [و خواهان بیعت با من بودند] چنان که نزدیک بود حسن و حسین (ع) لگد مال گردند و ردای من از دو طرف پاره شد، چون گله های انبوه گوسفند کردم اجتماع کردند. اما آنگاه که به پا خاستم و حکومت را به دست

۱. نهج البلاغه، خطبه ۳، تمام نهج البلاغه، خطبه ۲۳، ص ۳۰۸-۳۰۹.

گرفتم، جمعی پیمان شکستند و گروهی از دین خارج شدند و برخی به ستمکاری برخاستند. گویا سخن خداوند سبحان را نشنیده بودند: «سرای آخرت را برای کسانی برگزیدیم که خواهان سرکشی و فساد در زمین نباشند و آینده از آن پرهیزکاران است». آری، به خدا آن را خوب شنیده و حفظ کرده بودند اما دنیا در دیده آنها زیبا نمود و زیور آن، چشمهایشان را خیره کرد.

این قسم از سخنان حضرت امیر(ع)، حکایت از شیفتگی مردم برای بیعت با علی(ع) به ولایت امر دارد و این که مردم متعهد شدند تا او را ولی امر خود قرار داده و در تمامی اموری که به ولی امر امت مربوط می شود از او اطاعت کنند. ولی در کلام مذکور هیچ دلالتی بر اینکه این بیعت، شرطی شرعی برای فعلیت ولایت علی(ع) و یا شرط وجوب اطاعت مردم از حضرت باشد، وجود ندارد.

بله! ذیل کلام حضرت «زمانی که برای امر ولایت قیام کردم، گروهی پیمان شکنی کردند ...»، دلالت می کند که شکستن بیعت و نقض عهد، کاری قبیح و نارواست و از اراده برتری جویی و فساد در زمین و از شیرینی دنیا و آراستگی آن در چشمان این افراد، ناشی شده است و بدون شک حرام است و به همین سبب با پیمان شکنان جنگ کردند. دلالت این سخن بر وجوب وفای به بیعت و عدم جواز شکستن آن تمام است.

۲- در خطبه ای که در مورد بیعت ایراد کرده اند، فرموده اند:

أيها الناس ائتكم بايعتموني على ما بويع عليه من كان قبلي، و إنما الخيار للناس قبل ان يباعدوا، فإذا بايعوا فلا خيار لهم، وإن علي الامام الاستقامة وعلى الرعية التسليم، وهذه بيعة عامة من رغب عنها رغب عن دين الاسلام وأتبع غير سبيل اهله، ولم تكن بيعتكم إياي فلتة وليس امري و امرکم واحداً، إني أريدكم لله و انتم تريدونني لانفسكم؛^۲

ای مردم شما بر همان امری با من بیعت کردید که با اشخاص قبل از من بیعت شد. اختیار و انتخاب برای مردم، قبل از اقدام به بیعت است، هنگامی که بیعت کردند

دیگر حق انتخاب و اختیاری ندارند و بر امام استقامت و پایداری در امور و بر مردم تسلیم بودن واجب است. این بیعت، بیعتی گسترده و فراگیر است که هرکس از آن بازگردد، از دین اسلام خارج شده است و راه غیر آن را پیموده است. بیعت شما با من کاری ناگهانی و شتاب زده نبوده است، شأن من و شما یکسان نیست، من شما را برای خدامی خواهم، ولی شما مرا برای خودتان می خواهید.

این سخن حضرت (ع): «... پس هنگامی که بیعت کردند دیگر حق انتخاب و اختیاری ندارند و بر امام استقامت و پایداری در امور و بر مردم تسلیم بودن واجب است و این بیعت، بیعتی گسترده و فراگیر است که هرکس از آن باز گردد از دین اسلام خارج شده است و راه غیر آن را پیموده است»، به صورت واضح، بر وجوب عمل و وفای به بیعت دلالت می کند و اینکه روی گرداندن از بیعت، همان رویگرداندن از دین اسلام و تبعیت از راه غیر اسلام است. پس بدون شک عمل و وفای به بیعت لازم است و وفای به بیعت، عبارت دیگری است از تسلیم بودن و اطاعت از ولی امری که با او بیعت کرده اند. دلالت این فقره بر وجوب وفای به بیعت واضح است.

ادعا شده است که این سخن حضرت: «... و حق انتخاب و اختیار مردم قبل از بیعت کردن ایشان است، پس هنگامی که بیعت کردند دیگر حق انتخابی برای آنها باقی نمی ماند» دلالت بر آن دارد که وجوب اطاعت از ولی منوط به بیعت است. ظاهر این فقره آن است که در مقام بیان وجوب اطاعت بر مردم است و تصریح کرده که مردم قبل از بیعت اختیار دارند که بیعت کنند یا نکنند، اما پس از بیعت دیگر اختیاری ندارند و باید تسلیم ولی امر باشند.

از آنجا که موضوع سخنان حضرت (ع)، بیعت کردن بر ولایت است، ممکن است ادعا شود که مردم، برای بیعت کردن با کسی که می خواهد در مقام تصدی ولایت امر قرار گیرد، اختیار دارند و ولایت ولی امر نتیجه بیعت کردن مردم با اوست. اگر مردم برای این کار، با او بیعت کردند، ولایت او ثابت است و پس از آن برای مردم حق انتخابی باقی نمی ماند، اما اگر با او بیعت نکردند اختیار آنها در اینکه او را ولی امر خود قرار دهند یا نه، باقی است. پس ولایت او تابع برگزیدن به عنوان ولی امر توسط مردم است و بر کسی که

او را به عنوان ولیّ اختیار نکنند، هیچ ولایتی ندارد. این سخن عبارت دیگری از مشروط بودن فعلیت ولایت به بیعت و انتخاب مردم است.

ظاهراً این احتمال و استظهار از کلام امام(ع) وجهی دارد و در آینده به موارد معدود دیگری نیز که در آنها این احتمال آمده است، اشاره خواهیم کرد. اما بعد از ادله فراوانی از آیات و روایات که در گذشته ذکر شد و دلالت می‌کرد ولایت علی(ع) امری آسمانی و الهی بوده و از طرف خداوند به رسول خدا(ص) نازل شده است و چنان مرتبه‌ای از اهمیت را داشت که اگر رسول آن را ابلاغ نکنند، تبلیغ رسالت پروردگارش را انجام نداده است، همچنین علی(ع) مانند رسول خدا(ص) ولیّ مؤمنین است و ولایت حضرت رسول(ص) و علی(ع) و حتی ولایت ائمه معصومین(ع) برابر با ولایت خداوند متعال است. همان طور که در آیه ولایت آمده است. و دیگر دلیل‌هایی که در گذشته آمد، به این نتیجه می‌رسیم که بدون شک مثل این فقره به سبب یکی از این دو وجه وارد شده است:

وجه اول: زمینه عمومی مردم. به غیر از خواص شیعیان. را بر این باور آورده بودند که امامت بدون بیعت، محقق نمی‌شود و ولایت، حاصل بیعت است. امام نیز با توجه به این زمینه فکری مردم، آن گونه سخن گفته‌اند و اگر می‌خواستند به وجه دقیق واقعی سخن بگویند لازمه اش ایستادن در برابر باور عمومی مردم بود که کاری بسیار مشکل‌آفرین بوده و در آن وضعیت به آن احتیاجی نبوده است.

شاهد بر وجود چنین زمینه‌ای در مردم سخنی است که از آن حضرت روایت شده در باره گرفتاری ایشان به بدعت‌ها و تخلفات دینی که متصدیان خلافت، قبل از حضرت بر آن حرکت می‌کرده‌اند و اذهان مردم بر صحت آن‌ها شکل گرفته بود. به همین سبب فرموده‌اند: «اگر من اراده می‌کردم تا این امور را به حالتی که در عهد رسول الله بود بازگردانم، صدای اعتراض مردم بلند می‌شد و خلفای سابق را طلب می‌کردند و سپاه از دور من متفرق می‌شد».^۳

وجه دوم: اگر فرض کنیم که چنین زمینه‌ای در بین مردم نبوده است، باید گفت که برای اثبات وجوب اطاعت مردم از ولایت ولیّ امر دو طریق ممکن بود: یکی مبتنی بر

مقدمات برهانی و واقعی و دیگری روشی که مورد قبول عامه مخاطبین بوده است. حضرت (ع) روش دوم را اختیار کردند، پس استدلال امام، چیزی شبیه جدل است و به وسیله آن، مدّعی خود را ثابت کردند و راه دیگری را که احتیاج به بعضی از مقدمات غیر واضح نزد مخاطب داشت، رها کردند.

۳- امام علی (ع) در خطبه ای که کمی قبل از شهادتشان ایراد کرده اند فرموده اند:

فأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ فَالْنَصِيحَةُ لَكُمْ مَا صَحَبْتُمْ وَالْعَدْلُ وَتَوْفِيرُ فَيْثِكُمْ عَلَيَّكُمْ وَتَعْلِيمُكُمْ كَمَا لَا تَجْهَلُونَ وَأَتَادِيكُمْ كَمَا تَعْلَمُونَ، وَأَمَّا حَقِّي عَلَيْكُمْ فَالْوَفَاءُ بِالْبَيْعَةِ وَالنَّصِيحَةُ فِي الْمَشْهَدِ وَالْمَغِيبِ وَالْإِجَابَةُ حِينَ أَدْعُوكُمْ وَالطَّاعَةُ حِينَ أَمْرُكُمْ ...^۴

اما حق شما بر من، آن که از خیرخواهی نسبت به شما دریغ نوزم و بیت المال را میان شما عادلانه تقسیم کنم و شما را آموزش دهم تا نادان نباشید و شما را تربیت کنم تا راه و رسم زندگی را بدانید. اما حق من بر شما این است که به بیعت با من وفادار باشید، در آشکار و نهان برای من خیرخواهی کنید، هرگاه شما را فراخواندم اجابت و هرگاه فرمان دادم اطاعت کنید.

امام (ع) از موارد حق خودشان بر امت، وفای به بیعت را بر شمردند. از لوازم حق نزد عقلا آن است که آن را به صاحبش ادا کنند. دلالت این عبارت بر وجوب وفای به بیعت با کسی که حق ولایت دارد، تمام و واضح است، اما هیچ دلالتی بر مشروط شدن فعلیت ولایت ولیّ امر و یا وجوب اطاعت از او به بیعت، ندارد. حضرت، قبل از بیان این فقره راز ثبوت این حق را برای خود بیان کرده و فرموده اند:

أَمَّا بَعْدَ أَيُّهَا النَّاسُ فَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ سَبْحَانَهُ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا بَوْلَايَتِي أَمْرُكُمْ وَمَنْزِلَتِي الَّتِي أَنْزَلَنِي اللَّهُ عَزَّ ذَكَرَهُ بِهَا مِنْ بَيْنِكُمْ، وَلَكُمْ عَلَيَّ مِنَ الْحَقِّ مِثْلَ الَّذِي لِي عَلَيْكُمْ، وَالْحَقُّ أَوْسَعُ الْأَشْيَاءِ فِي التَّوَاصُفِ وَاضْيِيقُهَا فِي التَّنَاصُفِ، وَأَنَّ الْحَقَّ لَا يَجْرِي لِأَحَدٍ إِلَّا جَرَى عَلَيْهِ وَلا يَجْرِي عَلَيْهِ إِلَّا جَرَى لَهُ ...^۵

۴. نهج البلاغه، خطبه ۳۴، تمام نهج البلاغه، خطبه ۶۱، ص ۴۹۴.

۵. تمام نهج البلاغه، خطبه ۶۱، ص ۴۹۲.

ای مردم؛ خداوند سبحان، به واسطه ولایت بر امر شما و جایگاه و منزلتی که در میان شما برای من تعیین کرد، بر شما برای من حقی قرار داد و بر من نیز برای شما حقی مانند آن قرار داد. حق، وسیع ترین اشیاء در مقام توصیف و تنگ ترین اشیاء در مقام اجرا و انصاف است. حق به نفع کسی نخواهد بود، مگر اینکه علیه او نیز جریان پیدا می کند و علیه کسی نخواهد بود، مگر اینکه به نفعش نیز جریان خواهد داشت.

این فقرات دلالت دارد که همه حقی که برای امام وجود دارد، از طرف خداوند و به لحاظ ولایت او بر امور مسلمین و جایگاهی است که خداوند او را در آن قرارداده است؛ پس این حق همانند اصل جایگاه ولایت بر امور مردم، الهی و از طرف خداوند است.

۴- باز در همین خطبه فرمودند:

يا معشر المهاجرين والانصار وجماعة من سمع كلامي، او ما اوجبتم لي على انفسكم الطاعة؟ اما بايعتموني على الرغبة؟ الم آخذ عليكم العهد بالقبول لقولي؟ اما كانت بيعتي لكم او كد من بيعة ابي بكر و عمر؟ فما بال من خالفني لم ينقض عليهما حتى مضيا و نقض علي ولم يف لي؟ اما تعلمون ان بيعتي تلزم الشاهد منكم و الغائب؟ فما بال معاوية و اصحابه طاعنين في بيعتي و لم يبقوا بها لي و انا في قرابتي و سابقتي و صهري اولي بالامر ممن تقدمني ... ؟^۶

ای گروه مهاجرین و انصار و تمامی کسانی که صدای مرا می شنوید، آیا شما بر خودتان اطاعت مرا واجب نکردید؟ آیا با رغبت و میل خودتان با من بیعت نکردید؟ آیا من از شما عهد نگرفتم که سخن مرا قبول کنید؟ آیا بیعت من با شما محکم تر از بیعت ابوبکر و عمر نبود؟ چرا آنان که با من مخالفت می کنند با آن دو مخالفت نکردند و عهدشان را نشکستند، ولی عهد مرا نقض کردند و به من وفا نکردند؟ آیا نمی دانید که بیعت من بر شاهد و غایب شما لازم و واجب است؟ پس چرا معاویه و اصحاب او بیعت مرا شکستند و به آن وفا نکردند در حالی که

من به سبب نزدیکی به رسول خدا و سابقه در اسلام و دامادی پیامبر در این امر سزاوارتر از افراد قبل از خود بودم؟ ...

این فقرات نیز بر لزوم وفای به بیعت، هرگاه بیعت با شخصی باشد که مستحق ولایت است، دلالت می‌کند و حضرت به این لازمه بین و روشن بر افراد احتجاج کرده‌اند، ولی هیچ دلالتی بر نفی وجوب اطاعت و یا نفی ولایت از امام (ع) در حالت عدم بیعت با ایشان ندارد. بلکه جمله بعدی حضرت که فرمود: «آیا سخن رسول خدا (ص) را در روز غدیر خم در باره ولایت و موالات من نشنیدید؟» بر ثبوت این ولایت و وجوب اطاعت دلالت می‌کند. این سخن پیامبر در باره ولایت علی (ع) همان سخن خداوند متعال و ابلاغ آن است که: «ای پیامبر آنچه را از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، ابلاغ کن، پس اگر چنین نکنی تبلیغ رسالت پروردگارت را انجام نداده‌ای».

به طور کلی، دلالت این فقرات بر وجوب وفای به بیعت واضح و روشن است و بر مشروط بودن ولایت و یا وجوب اطاعت به بیعت دلالت ندارند، بلکه چه بسا به قرینه فقره بعدی بر خلاف آن نیز دلالت می‌کند.

۵- سخن علی (ع) در باره مروان بن حکم هنگامی که در جنگ جمل اسیر شده بود و امام حسن و امام حسین (ع) در نزد پدرشان او را شفاعت و حضرت وساطت آن دو را پذیرفت و او را رها کرد، صحبت کردند و ایشان قبول کردند، سپس آن دو گفتند: ای امیر المؤمنین (ع) آیا با شما بیعت کند؟ حضرت فرمود:

الم یبایعنی بعد قتل عثمان؟ لاحاجة لی فی بیعته إنَّها کف ۱ یهودیة لو بایعنی بکفہ
عشرین مرّة لغدر بسبته؛ ۷

مگر پس از کشته شدن عثمان با من بیعت نکرد؟ مرا به بیعت او نیازی نیست! دست او دست یهودی است، اگر بیست مرتبه با دست خود بیعت کند با نشیمنگاه خود آن را می‌شکند.

از جمله اخیر حضرت این گونه فهمیده می‌شود که آنچه مترتب بر بیعت می‌باشد،

وفای به آن است و وفای به آن لازم است، ولی مروان غدار است و با دست بیعت می کند و با نشیمنگاه خود آن را در نهان می شکند، پس هیچ احتیاجی به بیعت او نیست. این سخن بر وجوب وفای به بیعت دلالت می کند ولی هیچ دلالتی بر مشروط بودن فعلیت ولایت الهی و وجوب اطاعت از ولیّ امر به بیعت ندارد.

۶- حضرت امیر (ع) در نامه ای به طلحه و زبیر و عائشه نوشته اند:

من عبدالله علیّ امیر المؤمنین إلی طلحة و الزبیر و عائشة، سلام علیکم، أما بعد یا طلحة و یا زبیر فقد علمتما و إن کتتما آتی لم ارد الناس حتّی ارادونی و لم ابا یعمهم حتّی بایعونی و إنکما ممّن ارادنی و بایعنی، و إن العامة لم تبایعنی لسلطان غالب و لا لعرض حاضر، فإن کتتما بایعتما نیا طائعتین فارجماعاً انما علیه و توبا إلی الله عزّوجلّ من قریب، و إن کتتما بایعتما نیا کارهین فقد جعلتما لی علیکما السبیل باظهارکما الطاعة و اسرارکما المعصية، و لمعری ما کتتما باحقّ المهاجرین بالتقية و الکتیمان إنک یا زبیر لفارس رسول الله (ص) و حواریه، و إنک یا طلحة لشیخ المهاجرین و إن دفعکما هذا الامر من قبل ان تدخلا فیہ کان اوسع علیکما من خروجکما منه بعد اقرار کما به و قد عرفتما منزلتی من رسول الله (ص).

و قد زعمتما آتی قتلت عثمان بن عفّان فبینی و بینکما من تخلف عتی و عنکما من اهل المدينة ثم یلزم کلّ امریء بقدر ما احتمل.

و قد زعمتما آتی آویت قتلة عثمان فهو لاء بنو عثمان اولیاءه فلیدخلوا فی طاعتی ثم یخاصموا إلی قتلة ابیهم، و ما انما و عثمان إن کان قتل ظلماً أو مظلوماً.

و قد بایعتما نیا و انما بین خصلتین قبیحتین: نکث بیعتکما و إخراجکما أمکما من بیعتها الذی امر الله تعالی ان تقرّقیه، و الله حسبکما. فارجماعاً ایها الشیخان عن رایکما فإنّ الآن اعظم امرکما العار من قبل ان یجتمع العار و النار؛^۸

از بنده خدا علی امیر المؤمنین (ع) به طلحه و زبیر و عائشه، سلام علیکم، ای طلحه و ای زبیر، شما می دانید - اگر چه پنهان می دارید - که من برای حکومت

۸. تمام نهج البلاغه، کتاب ۱۴، ص ۷۸۴-۷۸۲؛ نهج البلاغه، کتاب ۵۴.

در پی مردم نرفتم تا آنان به سوی من آمدند و با آنان بیعت نکردم تا آنان با من بیعت کردند. شما دو نفر از کسانی بودید که به سوی من آمدند و بیعت کردند.

بیعت عموم مردم با من، نه از روی ترس قدرتی مسلط بود و نه برای به دست آوردن مال. اگر شما دو نفر از روی میل و رضا بیعت کردید، تا دیر نشده از راهی که در پیش گرفته اید باز گردید و در پیشگاه خداوند توبه کنید، و اگر با اکراه بیعت کردید با این کار خود که به ظاهر اظهار طاعت و در نمان سرپیچی کردید، راه مرا برای مواخذه تان باز گذاشتید. به جانم سوگند! شما از سایر مهاجرین سزاوارتر به پنهان داشتن عقیده و پنهان کاری نیستید. ای زبیر، ای اسب سوار و یاور رسول خدا(ص) و ای طلحه، ای شیخ مهاجرین، اگر در آغاز بیعت، کنار می رفتید و بیعت نمی کردید آسان تر بود که بیعت کنید و سپس به بهانه ای سرباز زنی، در حالی که شما جایگاه من را نسبت به رسول خدا(ص) می دانستید.

شما پنداشته اید که من عثمان را کشتم، بیایید تا کسانی از مردم مدینه که نه با من هستند و نه با شما میان ما داوری کنند. پس هرکس به اندازه جرمی که در آن حادثه داشته است، مسئولیت آن را بپذیرد.

شما گمان کردید که من قاتلان عثمان را پناه دادم. این فرزندان عثمان، اولیای او هستند، باید اوّل در طاعت من در آیند، سپس برای محاکمه ولی قاتلان پدرشان نزد من اقامه دعوا کنند. اصلاً شما دو نفر به عثمان چه ارتباطی دارید، او مظلوم یا ظالم کشته شده باشد؟

شما با من بیعت کردید آن گاه مرتکب دو رفتار زشت شدید: بیعت خود را شکستید و مادرتان را از خانه اش که خداوند امر کرده بود تا در آن بماند بیرون آوردید و خداوند برای شما کافی است.

ای دو پیر، هم اکنون بزرگ ترین مشکل شما، ننگ است، از رای خود باز گردید پیش از آنکه ننگ و آتش دوزخ هر دو دامن گیرتان شود.

این گفتار به صورت واضح بر این دلالت می کند که نقض بیعت و پیمان شکنی،

خصلتی بسیار زشت است که مداومت بر آن و توبه نکردن از آن، باعث عذاب و آتش است و بدون شک معصیتی است که سبب دخول در جهنم می شود. حضرت در ابتدای کلامشان نیز فرموده اند: «اگر شما دو نفر از روی میل و رضا بیعت کرده اید تا دیر نشده است از راهی که در پیش گرفته اید باز گردید و به پیشگاه خدا توبه کنید». این کلام حاکی از آن است که عمل کردن بر خلاف مقتضای بیعت، گناهی است که توبه از آن به درگاه الهی واجب است.

دلالت کلام حضرت بر وجوب وفای به بیعت و گناه شکستن آن روشن است، اما در آن، هیچ دلالتی بر مفید بودن فعلیت ولایت و یا وجوب اطاعت از ولی امر الهی به بیعت، وجود ندارد، مگر به گمان وجود مفهوم در عبارت حضرت: «اگر در آغاز بیعت کنار می رفتید و بیعت نمی کردید، آسان تر بود که بیعت کنید و سپس به بهانه ای سرباز زنید» و ما ضعف این سخن را در حدیث سابق بیان کردیم.

علاوه بر اینکه آسان تر بودن کار آن دو نفر در صورت عدم بیعتشان با امام (ع)، اقتضای عدم معصیت به صورت کلی را ندارد، بلکه فقط می رساند که در آن صورت گناه نقض بیعت را نداشتند، اما در هر دو صورت عقاب عدم اطاعت از ولی امر دامن گیر آنان است.

۷- امیرالمؤمنین (ع) در روایتی طولانی که جابر نقل کرده است بعد از بیان تخلف بعضی از افرادی که امر شده بودند تا با سپاه اسامه بروند ولی بازگشتند، آنها فرمودند:

فخلفوا امیرهم مقيماً في عسكره و اقبلوا يتبادرون على الخيل ركضاً إلى حلّ عقدة عقدها الله عزّ وجلّ لي و لرسوله (ص) في اعناقهم فحلّوها و عهدوا لله و رسوله فنكثوه، و عقدوا لانفسهم عقداً ضجّت به اصواتهم و اختصّت به آراؤهم من غير مناظرة لاحد منّا بني عبدالمطلب او مشاركة في رأي او استقالة لما في اعناقهم من بيعتي؛^۹

از امیر لشکرشان سرپیچی کردند و با شتاب بازگشتند تا عقده‌ی را که خداوند عزّ وجلّ برای من و رسول خدا (ص) برگردنشان نهاده بود، بگسلند و آن را گسستند و عهدی را که با خدا و رسول بسته بودند بکنند و آن را شکستند و برای خود

عقدی بستند که صدایشان به آن بلند شد و آن را مختص خود قرار دادند بدون اینکه هیچ یک از ما فرزندان عبدالمطلب را در نظر بگیرند یا در مشورت شریک کنند یا نسبت به بیعتی که من برگردن ایشان داشتم، حلیت بخواهند.

این تعبیر امام(ع) که فرمود: «شکستن عقد و عهدی که خداوند آن را برگردنهایشان قرار داده بود»، عبارت دیگری از وجوب التزام آنان به این عقد و پیمان است. سخن آخر ایشان که فرمود: «بدون اینکه نسبت به بیعتی که من برگردن ایشان داشتم حلیت بخواهند»، دلیل بر وجوب وفای به بیعت و عدم جواز شکستن آن است.

۸- امام علی(ع) در بخش دیگری از همین روایت فرمودند:

و أما الثالثة يا اخا اليهود فإن القائم بعد النبي(ص) كان يلقاني معتذراً في كل أيامه و يلوم غيره ما ارتكبه من اخذ حقي و نقض بيعتي و يسألني تحليلاً فكنت أقول: تنقضي أيامه ثم يرجع إليّ حقي الذي جعله الله لي

ولو لم اتق هذه الحالة [يعني(ع) تفرق عصبية المسلمين] يا اخا اليهود ثم طلبت حقي لكنت أولى ممن طلبه لعلم من مضى من أصحاب رسول الله(ص) و من بحضرتك . . فضلاً عن استحقاقي ذلك بالوصية التي لا مخرج للعباد منها والبيعة المتقدمة في اعناقهم ممن تناولها ... ؛^{۱۰}

ای برادر یهودی، آن کسی که بعد از رسول خدا(ص) زمامدار شد در همه ایام حکومتش با حالت عذر خواهی با من روبه رو می شد و در آنچه مرتکب شده و حق مرا گرفته و عهد مرا نقض کرده بود، دیگران را سرزنش می کرد و از من می خواست که او را ببخشم، پس من می گفتم: ایام او سپری خواهد شد سپس حقی که خداوند برای من قرار داده است به من باز خواهد گشت

اگر از تفرقه بین جماعت مسلمین پرهیز نمی کردم و حق خود را طلب می کردم، سزاوارترین فرد به آن بودم؛ زیرا اصحاب رسول خدا(ص) - چه آنها که مرده اند و چه آنها که زنده اند - می دانستند که من به این امر از همه تواناتر و شایسته ترم ...

و این غیر از استحقاق من به سبب وصیتی است که مردم هیچ گریزی از آن ندارند و بیعتی که از گذشته برگردن آنان بوده است ...

این سخن حضرت(ع) که فرموده اند: « خلیفه اول به سبب گرفتن حق من و شکستن عهد من با حالت غدر خواهی با من روبه رو می شد و از من می خواست او را ببخشم »، بر این دلالت دارد که بیعت ابوبکر و سایر امت اسلامی در روز غدیر با آن حضرت به ولایت، برای آن حضرت برگردن آنان حقی ایجاد کرده است و وفای به آن بیعت بر آنان واجب بود. همچنین سخن امام(ع) که فرمود: « البته این غیر از استحقاق من به سبب وصیتی است که مردم هیچ گریزی از آن ندارند ... » دلالت می کند که بیعت، ایجاد حق می کند و وفای به آن واجب است.

۹ - حضرت علی(ع) در همین روایت بعضی از مطالبی را که بعد از وفات عمر برای اهل شوری گفته اند، یاد آوری می کنند:

... و اوضح لهم ما لم یجهلوه من وجوه استحقاقی لها دونهم و ذکرتهم عهد رسول الله(ص) إليهم و تاکید ما آتده من البيعة لي في اعناقهم دعاهم حبّ الإمارة و... إلى تناول ما لم يجعل الله لهم ...^{۱۱}

... و برای آنان آنچه را که به آن نا آگاه نبودند از وجوه استحقاق من و نه آنان برای این امر توضیح دادم. وصیت رسول خدا(ص) را به ایشان و تاکید آن را به بیعت با من که برگردن آنهاست، به یادشان آوردم، اما حبّ مقام و حکومت ... باعث شد تا آنچه را که خداوند برای آنها قرار نداده بود، در دست بگیرند.

می بینیم امام(ع) بیعتی را که در زمان رسول خدا(ص) برای ایشان گرفته شده است، یکی از وجوه استحقاق خود به ولایت می شمارند و این نیست مگر آن که وفای به بیعت و رعایت آن واجب باشد.

در کلام امام(ع) وصیت رسول خدا(ص) به ولایت امیرالمؤمنین(ع) جدا از بیعت ذکر شده است و این خود دلیل بر آن است که هر یک از این دو موضوع مستقلاً وجهی برای

استحقاق است . مکرراً به این نکته توجه داده ایم که فعلیت ولایت ائمه معصومین (ع) به هیچ وجه به بیعت مشروط نیست ، بلکه ایشان اولیای امر و واجب اطاعة هستند و بیعت با شخصی که ولیّ و واجب اطاعة است منعقد می گردد و هیچ منافاتی ندارد که خود بیعت نیز سبب تامّ و مستقلى برای وجوب وفا باشد .

۱۰ . در کنز الدقائق به نقل از ثواب الاعمال و در بحار الانوار به نقل از کمال الدین از امام صادق (ع) نقل شده که امیر المؤمنین (ع) فرمودند :

إنّ في النار لمدينة يقال لها : الحصينة ، أفلا تسألوني ما فيها؟ فقيل له : وما فيها يا امير المؤمنين (ع)؟ قال : فيها ايدي الناكثين ؛^{۱۲}

در جهنّم شهری است که به آن حصینه گفته می شود . آیا نمی پرسید که در آن چیست ؟ گفتند : ای امیر المؤمنین درون آن چیست ؟ فرمود : در آن دستهای عهد شکنان قرار دارد .

این سخن امام (ع) دلیل بر آن است که شکستن بیعت حرام است و گناهی است که باعث داخل شدن در آتش می گردد .

۱۱ - قوله (ص) في جواب عليّ (ع) حيث قال :

فاسأل الله ان يعطيها - يعني الشهادة - لي بين يديك « فاجاب (ص) : فمن يقاتل الناكثين و القاسطين و المارقين؟^{۱۳}

رسول خدا در جواب علی (ع) که گفته بود : «از خدا بخواه که شهادت در رکاب شما را به من عطا کند» ، فرمودند : پس چه کسی با عهد شکنان و ظالمان و خارج شدگان از دین ، جنگ کند؟

حضرت رسول (ص) جنگ با عهد شکنان را از وظایف علی (ع) قرار داده اند ، پس بدون شک ، عهد شکنی حرام است و مجوز یا موجب جنگ با شخص عهد شکن است .

۱۲ - علامه مجلسی در کتاب بحار الانوار ، در باب امر خداوند و رسول به جنگ با

۱۲ . کنز الدقائق ، ج ۹ ، ص ۵۴۷ ؛ بحار الانوار ، ج ۳۲ ، ص ۳۰۶ .

۱۳ . تمام نهج البلاغه ، خطبه ۴۷ ، ص ۴۵۲ .

ناکشین و قاسطین و مارقین - عهد شکنان و ظالمان و خارج شدگان از دین - ... پنج حدیث را نقل کرده است که همگی بر مطلوب ما دلالت می کنند. ^{۱۴}

از همه روایاتی که نقل شد، وجوب وفای به بیعت به دست می آید و اینکه نقض و شکستن بیعت، گناهی بزرگ است. همانطور که گفته شد، این ادله، مطلق اند و وجوب وفای به بیعت در این روایات به چیزی مشروط نشده است به جز در روایتی که بحار از امالی شیخ طوسی نقل کرده است که در آن تعبیری وجود دارد که چه بسا گفته شده که مقید این ادله است. در این روایت آمده است: حضرت امیر (ع) در نامه ای به امیران لشکر نوشته اند:

من عبدالله امیر المؤمنین [علی] آلی اصحاب المسالیح: اما بعد، فإن حقاً علی
الوالي ان لا یغیره عن رعیتہ فضل ناله ولا مرتبة اختص بها و ان یزیده ما قسم الله له
دنواً من عباده و عطفاً علیهم، الا و ان لکم عندي ان لا احببنّ دونکم سراً إلا فی
حرب، ولا اطوی دونکم امراً إلا فی حکم، ولا أؤخر لکم حقاً عن محلّه و ان
تکونوا عندي فی الحقّ سواءً، فإذا فعلت ذلك وجبت لي علیکم البيعة ولزمتکم
الطاعة، و ان لا تکصوا عن دعوة و لا تفرطوا فی صلاح، و ان تخوضوا الغمرات
إلی الحقّ ...؛ ^{۱۵}

از بنده خدا، علی امیر مؤمنان به نیروهای مسلح، بر زمامدار واجب است که اگر
اموالی به دست می آورد و یا نعمتی مخصوص او شد، دچار دگرگونی نسبت به
رعیت خود نشود، و آنچه خدا به او داده او را به بندگان خدا بیشتر نزدیک و با
آنان مهربان تر کند. حق شما بر من آن است که جز اسرار جنگی هیچ رازی را از
شما پنهان ندارم و کاری را جز حکم شرع، بدون مشورت با شما انجام ندهم.

۱۴. بحار الانوار، ج ۳۲، باب ۷، ص ۲۸۹.

۱۵. بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۷۶، باب ۱۶؛ امالی طوسی، مجلس ۸، ص ۲۱۷، ح ۳۸۱ (۳۱).
همین روایت با اندک تغییراتی در بخش نامه های نهج البلاغه - نامه ۵۰ - و تمام نهج البلاغه - نامه ۸ -
آمده است.

در پرداخت حق شما کوتاهی نکنم و در وقت معین شده آن را پردازم و همه شما در حق نزد من برابر باشید. پس هر گاه من چنین کردم، بیعت من بر شما واجب و اطاعت من بر شما لازم است و باید از فرمان من سرپیچی نکنید و در انجام آنچه صلاح است سستی نورزید و برای حق وارد سختی ها شوید

در عبارات پایانی این نامه وجوب بیعت و لزوم اطاعت مشروط به انجام وظایف مذکور از جانب ولیّ امر شده است. عبارت: «اطاعت من بر شما لازم است»، عطف تفسیری بر وجوب بیعت است، بنابر این مفهوم جمله آن است که: وفای به بیعت با نبود شرایط مذکور، واجب نیست.

اما به نظر ما، مفاد امور ذکر شده، چیزی زاید بر عمل به وظیفه والی نیست، و از آنجا که مفروض ما، عصمت ائمه معصومین (ع) است، این شرط همیشه حاصل است. بر این اساس، مفاد این نامه امیرالمؤمنین مقید مطلقات گذشته نخواهد بود.

پس آنچه که از جمیع ادله گذشته به دست می آید، وجوب وفای به بیعت ائمه معصومین (ع) بر تمام کسانی است که با آنان بر ولایت بیعت کرده اند و از هیچ کدام از این ادله مقید بودن فعلیت ولایت ایشان و یا وجوب اطاعت از آنان به بیعت استفاده نمی شود.

نکته دوم:

آیا بر مسلمین واجب است با امام معصومی که ولیّ امر امت است، بیعت کنند؟ ثبوت ولایت برای اداره امت از طرف خداوند متعال برای پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) و نیز وجوب اطاعت از ایشان در همه آنچه به امر بلاد اسلامی و اداره امت مربوط می شود، معلوم گردید. همچنین گفتیم که فعلیت ولایت و وجوب اطاعت از ایشان مشروط و مقید به بیعت مکلفین با ایشان نیست و هنگامی که مسلمانان با ولیّ امر بیعت کنند وفای به بیعت بر آنان واجب است. اما در اینجا بحث در این است که آیا بر هر مسلمانی واجب است با ولیّ امر معصوم بیعت کند؟

ما بعد از جستجوی فراوان، دلیل عامی برای اثبات این مطلب نیافتیم و فقط در بعضی

موارد به امر به بیعت دست یافتیم . به طور کلی می توان این موارد را به دو بخش تقسیم کرد:

اول: روایاتی که در آنها امر به بیعت با امیرالمؤمنین در روز غدیر خم وارد شده است .
در صحیحۀ صفوان از امام صادق(ع) نقل شده است :

بعد از آن که رسول خدا(ص)، علی(ع) را به ولایت منصوب کردند، به مردم فرمان دادند تا با علی(ع) بیعت کنند و مردم نیز چنین کردند ...^{۱۶}

در مرسلۀ صفوان از امام صادق(ع) نقل شده است :

بعد از نصب علی(ع) به ولایت امر، رسول خدا(ص) به مردم فرمان دادند تا با علی(ع) بیعت کنند و مردم نیز چنین کردند ...^{۱۷}

این دو روایت، متضمن امر رسول خدا(ص) به بیعت مردم با علی(ع) است، ولی نسبت به همه موارد عمومیت ندارد و از طرفی احتمال دارد که امر حکومتی از طرف رسول خدا(ص) باشد.

شیخ مفید در کتاب امالی با اسناد به ابی حمزة ثمالی از امام باقر(ع) نقل کرده است :

إِنَّ اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ بَعَثَ جِبْرِئِيلَ (ع) إِلَى مُحَمَّدٍ (ص) أَنْ يَشْهَدَ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (ع) بِالْوِلَايَةِ فِي حَيَاتِهِ وَيَسْمِيَهُ بِأَمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ قَبْلَ وَفَاتِهِ، فَدَعَا نَبِيَّ اللَّهِ (ص) تَسْعَةَ رَهَطٍ، فَقَالَ: إِنَّمَا دَعَوْتُكُمْ لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ أَقَمْتُمْ أَمْ كَمْتُمْ؟^{۱۸}

خداوند عزّ وجلّ جبرئیل را به سوی محمد(ص) فرستاد تا در حیاتش بر ولایت علی(ع) شهادت دهد و قبل از وفاتش او را امیر المؤمنین بنامد . پس پیامبر(ص) نه نفر را خواندند و فرمودند: شما را دعوت کردم تا شاهدان خداوند در زمین باشید، چه اقامۀ شهادت بکنید و چه آن را کتمان کنید ...

۱۶ . قرب الاسناد، ص ۵۷، حدیث ۱۸۶، چاپ مؤسسه آل البیت .

۱۷ . تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۲۹ و ۳۳۲ .

۱۸ . امالی مفید، مجلس ۸، ص ۱۹، ح ۷ .

سپس پیامبر اکرم (ص) از این افراد خواست که یک به یک برخیزند و به علی (ع) به عنوان امیر المؤمنین سلام کنند.

این حدیث تصریح دارد که امر رسول خدا (ص) امتثال امر الهی بوده است و احتمال این که امر حکومتی از طرف خود حضرت باشد، در آن وجود ندارد. دلالت حدیث بر وجوب بیعت با ولی امر مبتنی بر آن است که سلام دادن این افراد به علی (ع) به عنوان امیر المؤمنین به معنای بیعت آنان، با علی (ع) باشد ولی اگر سلام دادن آنان - همان گونه که در حدیث آمده - فقط شهادت آنان بر آن امر باشد و کاری که رسول خدا (ص) انجام داده اند شهادت گرفتن از ایشان باشد تا آنها شاهدان خداوند برای مردم بعد از رسول خدا (ص) باشند، مفاد حدیث، امر به بیعت با علی (ع) را نمی‌رساند. علاوه بر این که در حدیث هیچ عمومیتی برای تمام مسلمین وجود ندارد، همچنین ولایت دیگر معصومین (ع) را هم شامل نمی‌شود.

طبرسی صاحب احتجاج با اسناد خود به علقمة بن محمد حضرمی خطبه بلند پیامبر (ص) در روز غدیر را از قول امام باقر (ع) نقل می‌کند که در بعضی از فقرات آن آمده است:

معاشر الناس، قد بینت لكم و افهمتكم و هذا علي يفهمكم بعدي، الا و اني عند انقضاء خطبتي ادعوكم إلى مصافقتي على بيعة و الاقرار به ثم مصافقته بعدي، الا و اني قد بايعت الله و علي قد بايعني، و انا آخذكم بالبيعة له عن الله عز و جل فمن نكث فإنما ينكث علي نفسه الآية.

... ثم قال: فأمرت ان آخذ البيعة منكم و الصفقة لكم بقبول ما جئت به عن الله

عز و جل في علي أمير المؤمنين و الائمة من بعده الذين هم مني و منه ... ۱۹.

ای مردم، من برای شما بیان کردم و به شما تفهیم کردم که این علی، بعد از من به شما تفهیم خواهد کرد. اینک پس از پایان سخنانم شما را دعوت می‌کنم تا با من برای بیعت با او و اقرار به (ولایت) او دست بدهید، سپس بعد از من با خود او

دست بدهید. من با خدا بیعت کرده‌ام و علی (ع) با من بیعت کرده است. من از طرف خداوند عز و جلّ برای او از شما بیعت می‌گیرم و هر کس پیمان شکنی کند، علیه خود پیمان شکنی کرده است.

سپس رسول خدا بعضی از احکام خداوند را ذکر کردند و فرمودند: به من امر شده است تا از شما برای آنچه از طرف خداوند در مورد علی (ع) امیر مؤمنان و ائمه بعد از او که همگی از من و از او می‌باشند، بیعت بگیرم....

رسول خدا (ص) در این خطبه مکرراً به مردم امر کردند تا به علی (ع) به عنوان امیر مؤمنان بیعت کنند و سایر ائمه معصومین (ع) را نیز بر علی (ع) عطف کردند. پیامبر (ص) تصریح کردند که خداوند متعال به او امر کرده است تا برای زمامداری علی (ع) و سایر ائمه معصومین و قبول آنچه از طرف خدا در مورد ایشان آمده است، بیعت بگیرد.

با این توضیحات می‌توان گفت که سخنان رسول خدا (ص) در این خطبه دلالت می‌کند که خداوند متعال، بیعت علی (ع) و سایر ائمه معصومین را به عنوان اولیای امر امت بر تمامی مسلمین واجب کرده است. پس دلالت خطبه بر وجوب بیعت مردم با ولیّ امر تمام است.^{۲۰} اما با تأمل در خطبه فهمیده می‌شود که مراد رسول خدا (ص) از بیعت گرفتن برای علی (ع) و سایر ائمه معصومین، خصوص بیعت کردن با دست نبوده است، بلکه مقصود اصلی حضرت آن بوده است که جماعت حاضر به ولایت علی و سایر ائمه اقرار کنند و این مطلب را به دیگر مسلمانانی که از محضر پیامبر دور بوده و نمی‌توانسته‌اند خطبه حضرت را بشنوند، برسانند تا حجت خداوند بر ولایت الهی و اسلامی ایشان برای همه مسلمانان بلکه بر همه مردم تمام شود و اساس نظام اصیل اسلامی بر پایه آنچه که خداوند اراده کرده است، استوار گردد، و گرنه بیعت کردن با دست مراد نبوده است، حتی می‌توان این خطبه را دلیلی بر عدم اراده معنای دست دادن از بیعت در احادیث دیگر از جمله حدیث نقل شده از امالی نیز قرار داد.

شاهد بر معنایی که ذکر کردیم، ملاحظه مطلبی است که حضرت در فقره دوم بیان

کرده و فرموده‌اند:

... معاشر الناس، إنكم أكثر من أن تصافقوني بكفّ واحدة وقد أمرني الله عزّ وجلّ أن آخذ من الستكم الاقرار بما عقدت لعلّي (ع) من إمرة المؤمنين و من جاء بعده من الائمة ... ؛^{۲۱}

... ای مردم! شما بیشتر از آن هستید که با دست با من بیعت کنید. خداوند عزّوجلّ به من امر کرده است تا از زبانهای شما برای بیعت با علی (ع) به عنوان امیر مؤمنان و ائمه ای که بعد از او می آیند، اقرار بگیرم

این عبارت بر آنچه استظهار کردیم دلالتی تام دارد، از این رو رسول خدا (ص) به جای بیعت کردن با دست از مردم خواست تا اطاعت خود را با زبان اظهار و با قلب اقرار کنند. احتمال اینکه مراد رسول خدا (ص) و جوب بیعت تمامی مسلمین با دست بوده است ولی به واسطه عدم امکان آن به علت کثرت جمعیت مخاطبین و وحدت شخص بیعت شونده از آنان خواست به جای بیعت با دست، با زبان و قلب اقرار کنند، احتمال بعیدی بود که با توجه به ظواهر کلمات مجالی برای آن نیست.

قسم دوم: روایاتی است که در خصوص بیعت با امیرالمؤمنین (ع) در زمانی که به اداره امور امت اسلامی قیام کرده بودند، وارد شده است:

۱- نامه حضرت امیر (ع) به معاویه در روزهای آغازین بیعت:

من عبدالله عليّ أميرالمؤمنين إلى معاوية بن ابي سفيان، أما بعد، فقد علمت إعداري فيكم وإعراضي عنكم حتى كان ما لا بدّ منه ولا دفع له، والحديث طويل والكلام كثير، وقد ادبر ما ادبر و اقبل ما اقبل، فبايع من قبلك و اقبل إلىّ في وفدٍ من اصحابك و السلام؛^{۲۲}

از بنده خدا علی امیرمؤمنان، به معاویه بن ابی سفیان، عذر من را در باره شما و روی گردانیم را از شما می دانی که ناگزیر بود و دفع آن ممکن نبود.

داستان دراز و سخن فراوان است، گذشته ها گذشت و آینده پیش روی ماست،

۲۱. احتجاج، ص ۱۵۷.

۲۲. نهج البلاغه، کتاب ۷۵، تمام نهج البلاغه، کتاب ۶، ص ۷۷۴.

از کسانی که نزد تو هستند بیعت بگیر و با گروهی از یاران نزد من بیا، والسلام.

بعد از آنکه مردم با امام بیعت کردند، حضرت در نامه ای به معاویه فرمان دادند تا از اهل شام برای حضرت بیعت بگیرد و خودش نیز با هیأتی از اصحابش که در حکومت به او کمک می کنند، به سوی آن حضرت بیاید.

امام (ع) در این نامه به معاویه فرمان داد که از مردم برای او بیعت بگیرد، لازمه این فرمان آن است که بر مردم نیز واجب است با امام بیعت کنند. اما عمومیتی در این فرمان نسبت به غیر اهل شام از مسلمین ساکن در سایر بلاد وجود ندارد، همان طور که اطلاقی در آن نسبت به سایر ائمه معصومین (ع)، وجود ندارد. شاید این امر، امری ولایی بوده که در خصوص معاویه به سبب امور خاص مربوط به او و یارانش صادر شده است.

۲- نامه حضرت علی (ع) به جریر بن عبدالله بجلی بعد از آن که در گرفتن بیعت از معاویه تأخیر کرد:

من عبدالله علی امیر المؤمنین إلى جریر بن عبدالله، سلام عليك، أما بعد، فإذا أتاك كتابي هذا فاحمل معاوية على الفصل و خذ بالامر الجزم، ثم خيرة بين حرب مجلية أو سلم مخزية، فإن اختار الحرب فانبذ إليه، وإن اختار السلم فخذ بيعته و اقبل إلي والسلام؛^{۲۳}

از بنده خدا علی امیر مؤمنان، به جریر بن عبدالله، سلام عليك، هنگامی که نامه ام به دست رسید، معاویه را به یکسره کردن کار و ادار کن و با او قاطع باش، سپس او را در پذیرفتن جنگی آواره کننده و یا سازشی خوار کننده آزاد بگذار. پس اگر جنگ را برگزید آن را به او واگذار و اگر صلح را برگزید از او بیعت بگیر و به سوی من بیا، والسلام.

امام (ع) در ذیل نامه، جریر را امر کرده است تا از معاویه برای او بیعت بگیرد. پس گرفتن بیعت بر جریر واجب و بیعت کردن نیز بر معاویه واجب است. اما این فرمان نیز مختص معاویه است و عمومی از آن استفاده نمی شود.

۲۳. تمام نهج البلاغه، کتاب ۳۰، ص ۸۰۹، نهج البلاغه، کتاب ۸.

۳- در آستانه جنگ بصره، گروهی از مردم بصره که دچار شبهه شده بودند، کلب جرمی را به نمایندگی از خود برای آگاهی از حقیقت ماجرای میان امام (ع) و اصحاب جمل نزد امام علی (ع) فرستادند. امام ماجرای خود و اصحاب جمل را برای کلب بیان کرد، او دریافت که حق با امام است. آنگاه امام به او فرمود: بیعت کن، کلب گفت: من نماینده گروهی هستم و قبل از مراجعه به آنان به هیچ کاری اقدام نمی‌کنم، امام (ع) فرمودند:

أرأيت لو أن الذين وراءك بعثوك رائداً تبغني لهم مساقط الغيث فرجعت إليهم
 أخبرتهم عن الكلا والماء فخالفوك إلى المعاش والمجادب، ما كنت صانعاً؟ قال:
 كنت تاركهم ومخالفهم إلى الكلا والماء، قال (ع): «فامدد إذن يدك، فقال
 الرجل: فوالله ما استطعت أن امتنع عند قيام الحجّة عليّ، فبسطت يدي و
 بايعته (ع)، وقال: عليّ (ع) من أدهى العرب؛^{۲۴}

اگر آنها تو را فرستاده بودند که محل بارش باران را برای آنان بیایی، سپس به سوی آنان باز می‌گشتی و از گیاه و آب خبیر می‌دادی و آنها مخالفت می‌کردند و به سرزمین‌های خشک و بی‌آب روی می‌آوردند، تو چه می‌کردی؟ گفت: آنها را رها می‌کردم و به سوی آب و گیاه می‌رفتم. امام فرمود: پس دستت را برای بیعت بگشا. مرد گفت: سوگند به خدا، چون حجت بر من تمام شد، نتوانستم امتناع کنم، پس با امام بیعت کردم. او گفت: علی (ع) زیرک‌ترین مرد عرب است.

پس از اینکه بر آن مرد روشن گشت که امام (ع) بر حق است، امام (ع) او را امر به بیعت کردند. ظاهر امر، وجوب است، اما هیچ ظهوری در کلام علی (ع) نیست که این وجوب الهی باشد، شاید امر حکومتی بوده است. علاوه بر این، همان‌گونه که در دو خبیر اول گذشت هیچ اطلاق یا عمومی برای دیگر مردم و سایر ائمه معصومین (ع) در این کلام وجود ندارد.

۴- امام علی (ع) در نامه‌ای که آن را همراه جریر بن عبدالله بجلی فرستادند به معاویه

نوشتند:

من عبدالله علي أمير المؤمنين إلى معاوية بن ابي سفيان، أما بعد، فإن بيعتي وانا بالمدينة

قد لزمك و أنت بالشام لأنه بايعني القوم الذين بايعوا ابا بكر و عمر و عثمان على ما بايعوهم عليه، فلم يكن للشاهد أن يختار ولا للغائب أن يرده. . و اعلم يا معاوية أنك من الطلقاء الذين لا محل لهم الخلفاء ولا تعقد معهم الإمامة ولا يدخلون في الشورى، فادخل فيما دخل فيه المسلمون فإن أحب الأمور إليّ قبلك العافية إلا أن تتعرض للبلاء فإن تعرضت له قاتلتك و استعنت بالله عليك ... و قد أرسلت إليك و إلى من قبلك جرير بن عبدالله البجلي و هو من أهل الإيمان و الهجرة السابقة فبايع ...؛ ٢٥

از بنده خدا علی امیر مؤمنان به معاویه بن ابی سفیان، بیعت من در مدینه در حالی که در شام هستی بر تو لازم و واجب است، زیرا کسانی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند با همان شرایط با من بیعت کردند. پس از بیعت، نه آن که حضور داشت می تواند (از رای خود) برگردد و نه آن که غایب بود می تواند بیعت را نپذیرد... بدان ای معاویه تو از آزاد شدگانی هستی که خلافت برای آنان جایز نیست و امامت با آنان منعقد نمی شود و نمی توانند در شورای مسلمین داخل شوند. پس در آنچه که مسلمانان در آن داخل شدند، وارد شو. بسیار دوست دارم که تو عافیت و آسایش را بپذیری، مگر اینکه تو خود را در بلاء گرفتار کنی، اگر به بلا روی آوری با تو جنگ خواهم کرد و از خداوند علیه تو کمک خواهم گرفت ... و جریر بن عبدالله بجلي را که از اهل ایمان و مهاجرین با سابقه است، به سوی تو و اصحابت فرستادم، پس بیعت کن

سخن حضرت در آخر نامه (پس بیعت کن) امر به بیعت بوده و حجّت در وجوب است، اما همان گونه که در ادله پیشین نیز ذکر شد این امر اختصاص به معاویه دارد و سایر افراد امت و نیز نسبت به سایر ائمه (ع) شمول ندارد.

روایات ذکر شده، مهمترین روایاتی بود که می توان با آنها برای وجوب بیعت استدلال کرد و با تأمل در آنها فهمیدیم که دلالت هیچ کدام از آنها بر وجوب بیعت به نحو مطلق نیست و یا اصلاً دلالتی بر وجوب ندارد.